

رویکرد مدرن در حوزه ارزش‌ها و تجویزها «این جهانی» یعنی «سکولار» است و هدف آن «تسلط» بیشتر بر این جهان و «تمتع» بیشتر از آن است. با این هدف، قبض و بسط یعنی تسلط و تمتع کمتر یا بیشتر معنا خواهد داشت و توسعه نیز در این مسیر معنا می‌یابد. این معنای توسعه که ناظر به کثرت دنیایی و این جهانی است، همان چیزی است که در تعبیر آیت‌الله جوادی آملی از آن با عنوان «توسعه تکاثری» یاد شده است

روشن و آشکار شد و در حوزه مسائلی که به عنوان «فلسفه علم» تعین پیدا کرد، برجسته گردید. ما از عقلانیت مدرن، به عنوان عقلانیت «بین راه» یاد می‌کنیم؛ زیرا اگر چه گونه‌ای از تلاش علمی انسان برای شناخت عالم است اما از پایگاه و با دیدگاه ویژه‌ای رخ می‌دهد. این تلاش انسانی است که:

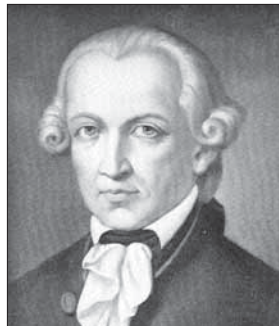
۱. به لحاظ ارزشی، رویکرد دنیایی و این جهانی دارد؛ و
۲. به لحاظ شناختی نیز مبادی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دنیوی و این جهانی را پذیرفته و آنچنان این مبادی برای مسلم و عام است که به چشمش نمی‌آید. انسان مدرن فکر

می‌کند نگرش علمی مبادی خاصی ندارد اما چه بداند و چه نداند، در فضای آن مبادی تنفس می‌کند. پس عقلانیت مدرن زاده مبانی متافیزیکی و هنجاری خاصی است و نمی‌تواند مطلق باشد.

حال پرسش این است که آیا عقلانیتی وجود دارد که بتواند درباره مبادی متافیزیکی و ارزش‌های حاکم بر عقلانیت و معرفت علمی داوری کند؟

در قرون ۱۹ و ۲۰ وجود چنین عقلانیتی برای جامعه علمی زیر سؤال رفته و مورد قبول نبود. «کانت» اگر چه معتقد بود که عقل متافیزیکی نداریم، عقل عملی را می‌پذیرفت. اما «نوکانتی‌ها» عقل عملی را نیز به عنوان قوه‌ای که کاشف از حقیقت باشد، انکار کردند. یعنی قوه واحدی که می‌توانست حوزه توافق جمعی انسان‌ها را تأمین کند - آنچنان که در نزد پیشینیان مطرح می‌شد و با حقیقت جان انسان نیز پیوندی وسیع داشت - مورد انکار قرار گرفت. «نیچه» وجود چنین قوه ادراکی را به مسخره می‌گرفت و معتقد بود که فراسوی این قوه درک، اراده آدمی نشسته است؛ یعنی انسان «سازنده» این معانی و مفاهیم است؛ نه «دریابنده» آن. انسان شناخت را می‌سازد و می‌بافد، نه آن که بیابد!

از نیمه دوم قرن بیستم به بعد، آنچه برای توسعه مبتنی بر این عقلانیت می‌ماند، خواسته‌ها و سازه‌های ذهنی انسان است که معطوف به این جهان می‌باشد و انگیزه‌های عملی وی جهت رسیدن به آن شکل گرفته است؛ یعنی علم نقشی صرفاً ابزاری پیدا می‌کند. البته پس از این که برای جهان مدرن روشن شد علم تجربی بر اساس حوزه‌های معرفتی دیگری شکل گرفته و مستقل از آن‌ها نیست و عقلانیتی برای داوری علمی نسبت به آن حوزه‌ها وجود ندارد، هویت علمی



کانت اگر چه معتقد بود که عقل متافیزیکی نداریم، عقل عملی را می‌پذیرفت. اما «نوکانتی‌ها» عقل عملی را نیز به عنوان قوه‌ای که کاشف از حقیقت باشد، انکار کردند. یعنی قوه واحدی که می‌توانست حوزه توافق جمعی انسان‌ها را تأمین کند، مورد انکار قرار گرفت.

عقلانیت ابزاری نیز زیر سؤال رفت. اگر در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ ابزاری بودن از لوازم کشف واقع بود، از نیمه قرن ۲۰ به هویت و متن معرفت علمی تبدیل می‌شود. مخصوصاً تفسیرهای پراگماتیستی (عمل‌گرایانه) از علم، با صراحت به این مسأله اذعان می‌کنند که صدق و کذب هر گزاره، فراتر از نتایج عملی سازه‌های علمی نیست. رویکردهای هرمنوتیک مفسر محور نیز ادامه همین جریان هستند؛ یعنی علم را نه «تبیین» حقیقت، بلکه «تفسیر» این عالم می‌دانند که در حاشیه اراده فرد، جامعه و تاریخ شکل می‌گیرد.

بنابراین می‌توان گفت عقلانیت علمی مدرن در قرن ۱۹ و ۲۰ دارای شکل خاصی از مبانی و عوامل است اما در مقطعی مدعی «خودبنیادی» است؛ به این معنا که مستقل از دیگر حوزه‌های معرفتی به مشاهده و تفسیر جهان آزمون‌پذیر، می‌پردازد و تأثیر دیگر حوزه‌ها بر آن، محدود به نحوه استفاده و ایجاد امکانات برای تفکر تلقی می‌شود. انسان وقتی وارد محیط و جامعه علمی می‌شود، با هر انگیزه‌ای که آمده باشد، باید لباس ارزش‌ها و نگرش‌های خویش را بیرون دروازه‌های علم از تن بیرون کند. حتی لباس جنسیت هم باید بیرون بماند و تنها مشاهده و تجربه است که تولید علم می‌کند. اما وقتی روشن شد همین تعریف از علم بر روی گزاره‌هایی نشسته که آزمون‌پذیر نیستند، خودبنیادی علم نیز زیر سؤال رفت. از این پس، معرفت علمی هویت خود را از چیزهایی مانند پارادایم می‌گیرد که به هر حال، علمی نیستند و با معیار علمی انتخاب نمی‌شوند. این گزاره‌ها می‌توانند ایدئولوژیک یا اسطوره‌ای باشند و در حاشیه قدرت و اقتدار به وجود بیایند. به هر حال مبادی علم در این نگرش، در نهایت به اراده بازمی‌گردند. این مسأله، تقدم اراده بر علم و معرفت علمی را کاملاً رسمیت بخشیده و دیگر چیزی به عنوان خودبنیادی عقلانیت و معرفت علمی معنا ندارد. این عقلانیت، بر نهاده بنیاد اراده است که در مقطع تاریخی خاصی از یک فرهنگ و تمدن به وجود آمده و با تغییر آن اراده، ثمرات آن نیز دگرگون خواهد شد.

عقلانیت مدرن شکل دیگری از خودبنیادی را نیز در قرن ۱۷ و ۱۸ دنبال کرده است. در آن مقطع «عقلانیت تجربی» چندان مطرح نبود و بیشتر به «عقلانیت تجریدی» توجه می‌شد. «دکارت» این معنا از عقلانیت خودبنیاد را که منبع

نکته مهم این است که نگاه گسترده به منابع معرفت، اگر چه شرط لازم برای «توسعه متعالی» است اما شرط کافی به حساب نمی‌آید. برای آن که الگوی توسعه متعالی برای جامعه اسلامی ارائه گردد، لازم است که استنباط معرفت از این منابع و هرگونه نگرش جامع به انسان و حیات بشری، بر محتوای نقل استوار گردد. نگرش کسانی که در معارف وحیانی، دنیا و آخرت را توأمان می‌بینند با دیدگاه کسانی که دین را تنها برای آخرت یا دین را صرفاً برای امور دنیوی می‌طلبند، به توسعه بسیار متفاوت است. اگر نگاه ما به منابع معرفت بسط یابد و در کنار حس، عقل و نقل را نیز در زمره منابع شناخت جای دهیم، توسعه نیز بسط خواهد یافت.

بنابراین در مجموع می‌توان گفت منابع معرفت - که منابع شناخت حقیقت انسان یا همان محور توسعه است - عبارت از عقل، وحی و حس است. (همان، صص ۱۳۳-۱۰۷) به عبارت دیگر، انسانی که با شناخت دقیق منابع معرفت، به معرفت‌بخشی

ما به انسان و استعدادهای او بستگی زیادی دارد. اما چگونه می‌توان به چپستی انسان پی برد؟ پاسخ روشن است: بر اساس عقل و نقل. اگر کسانی منبع نقل را از زمره منابع معرفت حذف کنند ابواب مهمی از توسعه را به روی خود خواهند بست؛ زیرا در واقع پنجره‌های به‌سوی شناخت انسان را به روی خویش بسته‌اند. همچنین اگر عقل به منزله منبع مهم شناخت نفی گردد، چشم‌اندازهای مهمی در توسعه نادیده گرفته خواهد شد. به عبارت دیگر قبض و بسط توسعه در گرو نگاه به منابع معرفتی است. اگر در نگاه خود به منابع معرفتی دچار قبض شویم و این منابع را محدود ببینیم، توسعه نیز محدود خواهد شد. منحصر دانستن منبع معرفت در حس و تجربه باعث می‌گردد انسانی که می‌تواند وجودی نامتناهی داشته باشد، در حصار عالم ماده زندانی شود و توسعه نیز در چهارچوب جهان مادی محدود گردد.